

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی - پژوهشی

سال نهم - شماره سوم - پاییز ۱۳۹۵ - شماره پیاپی ۳۳

چگونگی انعکاس «دادگری و آزمندی» پادشاهان در شاهنامه و تحلیل سبکی آنها

(ص ۲۱-۱)

محمد طاهری^۱، علی آسمند^۲ (نویسنده مسئول)

تاریخ دریافت مقاله: پاییز ۱۳۹۴

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: زمستان ۱۳۹۴

چکیده:

"دادگری و آزمندی" از جمله موضوعات مطرح در سبک فکری شاهنامه است که یکی از استوارترین ارکان بینش سیاسی فردوسی را تشکیل میدهد. فردوسی برای هر یک از پادشاهان به فراخور عملکرد جلوه‌هایی از داد و ببداد و خردورزی و آزمندی را در داستان‌های باستانی و بخش اسطوره‌ای و تاریخی شاهنامه برشمرده است. این عناصر پیوند اندامواری با نگرش سیاسی شاعر به حاکمان دارد. تصویرگری شاعر از "آز و داد" به شکل‌های مختلف در ضمن داستان پادشاهان آمده است. ادب و سلوک رفتاری حاکمان در پهنه تاریخ و تجربه زیستی آنان در دو مفهوم "داد و آز" متبلور است. این رفتار در اسطوره‌ها با انجام کارهای خارق‌العاده همراه است. در این مقاله کوشش کرده‌ایم به جلوه‌های مضمون و محتوای این مؤلفه‌ها در حماسه فردوسی بپردازیم و میزان تأثیر آنها را در تفکر سیاسی فردوسی نشان دهیم.

کلمات کلیدی: آز، داد، سبک، جلوه‌های آز و داد، فردوسی، سیاسی

^۱ . استاد دانشگاه بوعلی سینا همدان mtytaheri@yahoo.com

^۲ . دانشجوی دوره دکتری بوعلی سینا همدان و عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی اسلامشهر

aliasmand@yahoo.com

مقدمه

بجز مختصات ادبی و زبانی شاهنامه سبک فکری و محتوایی شاهنامه در ابعاد مختلف قابل تامل و بررسی است. از موضوعات مهم در این خصوص مضمون "آز و داد" است که با جلوه‌های مختلفی در شاهنامه آورده شده است.

شاهنامه جولانگاه حوادثی است که بطور مرتب بین دو گروه نیکی و بدی وجود دارد. شاه نیک (= هوشخستره) شاهی است که به همه خویشتکاریهای نیک رفتار کند و شاه بد (= دُش خستره) شهریاری است که وارونه آنها را انجام دهد.

مقابله با "آز و بیداد" و با دنیایی که می‌خواهد فریبکاری و کژی را برکسی بنشانند آموزش فکری فردوسی به آیندگان است. در محتوای این حماسه دو طرف "داد و آز"، راستی و ناراستی، حق و باطل و خوبی و بدی در مقابل هم صف میکشند.

در یک طرف حمایت از نمونه‌های بارزی چون رستم، سیاوش، کاوه، فریدون، ایرج و... است. از سوی دیگر مقابله با آز و دروغ و فریب و عاملان آن همچون افراسیاب و دیو سپید که از آن سوی البرز راه را برهرچه ایزدی است میبندد و مبارزه با ضحاک که از دشت تازیان می‌آید و مقابله با کاموس و خاقان که از بیابانهای دوردست چین است که با تمام نیرو برای ضدیت با دادگری می‌جنگند.

در این مقاله، با گوشه‌ای از سبک اندیشه فردوسی، یعنی نگاه او به آز و زیاده خواهی، داد و بیدادها و عدالت و ظلم پادشاهان بررسی میشود.

پیشینه تحقیق

سبک فکری شاهنامه به لحاظ غلبه موضوع حماسه بر دیگر موضوعات، تاکنون مورد توجه جدی قرار نگرفته است و میتوان گفت اثر مستقلى که به سبک محتوایی وفکری در داستانهای حماسی فردوسی پرداخته باشد، تدوین نشده است. باقر پرهام، در کتاب "با نگاه فردوسی" مبانی خرد سیاسی ایران را بطور گذرا مورد بررسی قرار داده و بدون اینکه وارد داستانهای فردوسی شود صرفاً به مبانی خرد سیاسی پرداخته است.

مصطفی رحیمی هم در کتاب "تراژدی قدرت در شاهنامه" به بررسی علل قدرت و قدرت جویی در شاهان باستان پرداخته است. آقای جوانشیر نیز در کتاب "حماسه داد" بحثی اجمالی در محتوای سیاسی شاهنامه فردوسی دارد. همچنین پایان نامه "مردم سالاری و خودکامگی در شاهنامه فردوسی" از رضا اوجاقی اشاره مبسوط در خصوص عوامل مؤثر در مردمسالاری دارد. با این همه هیچیک بطور اخص به سبک محتوایی در روایتهای داستانی شاهنامه نپرداخته‌اند.

روش پژوهش

در این پژوهش کوشیده ایم تا ضمن استخراج مضامین و جلوه های داد و بیداد، تاثیرگذاری تفکر سیاسی فردوسی را براین موضوع نشان دهیم.

برای دست یافتن به این اهداف بر اساس روش تاریخی و تحلیل توصیفی و با استفاده از منابع کتابخانه ای و چاپی و همچنین مقاله ها و پایان نامه های موجود با فیش برداری منابع موثق و دست اول جمع آوری شده است. ابتدا به مطالعه کل شاهنامه اهتمام ورزیده شده و اشعار سیاسی انتقادی حول محور "داد و آز" فیش برداری شده است. سپس کلیه فیش ها در دو دسته آز و داد با مظاهر مختلف آن به ترتیب منطقی تقسیم شده و با توجه به شاهنامه فردوسی تفکر سیاسی و اجتماعی او و بازتاب آن در این اثر مورد بررسی قرار گرفته است.

بحث و بررسی

یک نظر کلی در شاهنامه نشان می دهد فردوسی شاهان گذشته را بطور عمده بیدادگر و ناسزاوار میدانسته. در کمتر موردی به خود جرات داده که از دادگری شاهی با قاطعیت سخن بگوید. «در شاهنامه جمعاً پنجاه شاه بر تخت مینشینند. از این میان از هجده نفر کما بیش به خوبی یاد شده و سی و دو نفر دیگر یا به تصریح بیدادگرند و یا متمایل به بیداد. فردوسی در بسیاری موارد نسبت به همین عده کم شاهان دادگر نیز جای شک باقی میگذارد تا جایی که شاهان واقعا دادگر او از دو سه تن تجاوز نمیکنند.» (حماسه داد، جوانشیر: ۱۱۵)

در جدال بدی و خوبی «نخست ضحاک و فریدون، آنگاه ایرج و برادران، سپس ایران و توران... جهت گیری شاهنامه معلوم است؛ یک جناح در جبهه خوبی است و یک جناح در جبهه بدی.» (ایران و جهان از نگاه شاهنامه، اسلامی ندوشن: ۱۰)

در بسیاری از داستانهای قدیم «محور ماجراها بر روی دو قطب خیر و شر، یعنی قهرمان اصلی و شخص یا موجود مقابل (Foil یا آنتاگو نیست) او قرار دارد و سایر اشخاص داستان نقش فرعی و تبعی دارند، بدین معنی که در خدمت هریک از این دو قطب و در جهت پیروزی یکی برد دیگری عمل میکنند...» (درامدی بر اندیشه و هنر فردوسی حمیدیان: ۲۳)

از جهت ترسیم شخصیتها چهره های آرمانی و افراد یک سنخ با یکدیگر تقریباً همسانند و در دو قطب خیر و شر و زشتی و زیبایی تفاوت بارزی با هم ندارند به سخن دیگر در داستانهای شاهنامه سنخ "type" مطرح است و نه شخصیت "character". با این حال «غایت بنیادی، همانا نیکی و پیکار با بدی است و ابزارهای بایسته برای دستیابی به آن نیز، راستی و دادگری هستند.» (اندرزدانایان به مزدیسنان و اندرز خسرو قبادان، ماهیارنواپی: ۵۰۲)

مظاهر دو قطب آز خواهی و دادگری که در شاهنامه برجسته اند، ذیلا آورده شده است:

الف. جلوه های آزمندی:

در محتوای سبک فردوسی جلوه های آز و ترفندهایی که حاکمان برای توجیه ظلم و تسلط بر مردم و دفع دشمن بکار می گرفتند متفاوت و بنا بر مقتضیات زمان بوده است.

جلوه‌های آزمندی را فردوسی در داستان انوشیروان چنین بیان میکند:

چنین گفت نوشیروان قباد که چون شاه را سر بپیچد ز داد
کند چرخ منشور او را سیاه ستاره نخواند ورا نیز شاه
ستم نامۀ عزل شاهان بود چو درد دل بیگناهان بود
(شاهنامه، ج ۷، فردوسی: ۱۱۴)

از نمونه شاهان آز خواه و بدکردار و ستمگر در شاهنامه در بخش پیشدادیان، ضحاک، سلم و تورو نوذر و در بخش کیانیان، کیکاووس، گشتاسب، دارا، شاپور ذوالاکتاف و در بخش تاریخی یزدگرد بزهکار و پیروز نیای نوشیروان، هرمزد پسر انوشیروان، خسرو پرویز و شاهان پسین تر شیرویه و فرآیین را میتوان نام برد.

شیوه‌های آز از جمله «کشتن، اره کردن، با میخ به دیوار کوبیدن، کور کردن، زنده قطعه قطعه کردن، از ویژگیهای خشونت آمیز جامعه قبیله ای است» (جامعه شناسی خودکامگی. رضا قلی: ۲۰۴)

این روشهای کشتن و نابود کردن مخالفان در سراسر شاهنامه بخوبی آشکار است. در خصوص روش مرگ جمشید در شاهنامه آمده است:

به آزهش سراسر به دو نیم کرد جهان را ازو پاک بی بیم کرد
(شاهنامه، ج ۱، فردوسی: ۴۹)

عنصری نیز در یکی از قصاید خود بروایت عتبی درباره قتل عام ملحدان تفصیل با آب و تابی دارد که «محمود در روز فتح مولتان، آنقدر از قرمطیان بدست خود کشت که شمشیر خون آلود بدستش چسبید و دست و شمشیر را در آب گرم نهادند تا از هم جدا شدند...» (ناصر خسرو و اسماعیلیان، برتلس: ۹۳)

در شاهنامه فردوسی این مضامین به تصریح و کنایه و تعریض ذکر شده است. بجهت رعایت اختصار تنها به ذکر نمونه‌ها اکتفا میکنیم. از جمله مظاهر آز، بیداد و ظلم، قتل و غارتگری، تزویر و حيله، تطمیع، دروغ، اختلاف افکنی بین صاحبان قدرت، تهدید و ارعاب، سوء استفاده از مظلومان، کشتن و کور کردن، به کار گماردن ظالمان و... بوده است که ذیلا به آن میپردازیم:

۱. تزویر، حيله و فریب

از جلوه‌های آزمندی پادشاهان برای دفع دشمن و سیاست ورزی، تزویر و حيله بوده. این تنها عاملی بوده است که بسیاری از صاحبان قدرت در دام آن افتاده و باعث شکست طرف مقابل میشده اند.

از نمونه این کارها اقدامات خسرو پرویز است که وقتی دید گردیه با گسته‌م همراه و همسر او شده است با تزویر و فریب گردیه را فریفت تا گسته‌م شوی خود را بکشد.

چو شب تیره شد روشنایی بگشت لب شوی بگرفت ناگه به مشت
از آن مردمان نیز یار آمدند به بالین آن نامدار آمدند
بکوشید بسیار با مرد مست سرانجام گویا زبانش ببست
سپهد به تاریکی اندر بمرد شب و روز روشن به جویا سپرد
(شاهنامه، ج ۷، فردوسی: ۳۰۲)

دیگر نمونه‌ها: تزویر گشتاسب در نسپردن قدرت به اسفندیار (همان، ج ۶: ۲۲۶) و تزویر اسفندیار در به بند کشیدن رستم (همان، ۲۵۶) و کیکاووس در نرساندن نوشدارو به سهراب (همان، ج ۲: ۲۴۲) و افراسیاب (همان، ج ۲: ۴۲ و ۱۸۱ و ج ۵: ۲۹۳) و خسرو با چوبینه (همان، ج ۹: ۱۷۸)

۲. قتل و غارتگری

روحیه قتل و خونریزی در اکثر پادشاهان گذشته وجود داشته است. سلم و تور با آز و کینه‌جوئی به سخن برادر خود ایرج گوش ندادند و او را کشتند:

یکی خنجر از موزه بیرون کشید سرا پای او چادر خون کشید
بدان تیز زهر آبگون خنجرش همی کرد چاک آن کیانی برش
فرود آمد از پای، سرو سهی گسست آن گمرگاه شاهنشاهی
دوان خون از آن چهره ارغوان شد آن نامور شهریار جوان
سر تاجور از تن پیلوار بخنجر جدا کرد و برگشت کار
(همان، ج ۱: ۱۰۴)

سپس سراورا نزد پدر پیر فرستادند. همچنین است قتل دارا توسط دستورانش ماهیار و جانوسیار (همان، ج ۶، ۳۳۹)

نمونه دیگر ظلم دوره ساسانی دوره پیروز و پسرش بلاش است که هر دو بیکفایتند ولی اداره مملکت بدست دستوری کاردان بنام سوفزا است. او قباد را بجای بلاش مینشاند تا کشور و شاهی را برهاند. قباد از شایستگیهای سوفزا آگاه است و سلطنت را مدیون اوست اما چون از وجاهت مردی او بیمناک است وی را ناجوانمردانه میکشد و هم اوست که سنت شنیع قتل سردار و وزیر لایق را در دوره تاریخی گونه بنیاد مینهد. (همان، ج ۸: ۳۵) در زمان نوشیروان که تربیت یافته چنین پدری است، مزدک را که برانگیزنده و راهنمای شاه در انجام اصلاحات بنیادی در نظام کشور است از میان میبرد. (همان، ۵۰) و هم در روزگار خودش بوذرجمهر را خلع و حبس میکند. (همان، ۲۵۹) کسرا نه وجود پهلوان را بر میتابد نه دستور را. فردوسی نشان میدهد که او سخت جاه

اندیش، تمرکز طلب، مستبد و وجودش سرشار از بدگمانی است. او بعد از زندانی کردن بوذرجمهر همه چیز را خود در دست میگیرد.

چنین بود تا گاه نوشین روان همو بود شاه و همو پهلوان
همو بود جنگی و موبد همو سپهد همو بود و بخرد همو
بهرجای کار آگهی داشتی جهان را بدستور نگذاشتی
(همان، ج ۸: ۲۶۶)

فردوسی از زبان بوذرجمهر آنگاه که شکسته و نایبنا از زندان کسری بیرون میآید میگوید:

اگر چند باشد سرافراز شاه بدستور گردد دلارای گاه
(همان، ج ۸: ۲۶۶)

شیوه مستبدانه حکومت کسرا معلول آزمندی و سوءظن شدید او نسبت بهرکس از عصر قباد و محیط پر از ترس و ترور است. چنان که در جریاناتی چون قتل سوفزا و نارضایتی مردم از این کار و قیام مزدک و کشته شدن او جلوه‌گر است. پرورش نوشیروان در محیط مسموم دربار قباد نتیجه‌ای جز این ندارد.

از دیگر شخصیت‌کشیهای شاهنامه میتوان از ماجرای بهرام چوبین و سردار دلاور هرمز و پرویز و سوءظن متقابل و قتل ناجوانمردانه او و داستان به اژه دو نیم کردن جمشید (همان، ج ۱: ۴۹) و قتل فرزندان کاوه (همان: ۶۲) و شاپور (همان، ج ۷: ۲۲۷) نام برد.

۳. اختلاف افکنی میان لشکریان و صاحبان قدرت

از نمونه آزمندی اختلاف افکنی برای دفع دشمن کار بهرام چوبینه است که وقتی دید قدرت هرمزد افزایش یافته به نام خسرو پرویز سکه زد تا بدین وسیله بین پدر و پسر اختلاف بیندازد.

هرآن گه که خسرو نشیند به تخت پسر آن گرنامایه نیکبخت
به فرمان او راغ هامون کنم بیابان ز دشمن چو جیحون کنم
اگر کودکست او به شاهی سزاست وفا دارد او نه چو تو بیوفاست
پذیرفتم او را بشاهنشهی ازین پس نباشم جز او را رهی
(همان، ج ۸: ۴۲۰)

هرمزد بیچاره فریب این سخن را خورد و قصد کشتن خسرو را کرد و میخواست بخسرو زهر بنوشاند.

چنین گفت هرمز که من ناگهان همین شوخ را گم کنم در جهان
(همان: ۴۲۱)

ولی خسرو شب تیره از تیسفون فرار کرد و به آذربادگان فرار کرد. دیگر نمونه ها: (همان، ج ۸: ۴۲۲) و خسرو (همان، ج ۹: ۱۸۵)

۴. بکار گماردن بد اندیشان

یکی از نابکاری و بیداد و نشانه های آز در پادشاهان آن بوده است که پس از دستیابی به قدرت افراد ناباب و بداندیش را بکار می‌گماردند.

ماهوی بلافاصله پس از بدست گرفتن قدرت:

بداندیشان را همه برکشید بدان سان که از گوهر او سزید
بدان را بهر جای سالار کرد خردمند را سرنگونسار کرد
چو زیر اندر آمد سرراستی پدید آمد از هرسویی کاستی...
(همان: ۳۷۲)

دیگر نمونه: قباد (همان، ج: ۹: ۳۲۹۱) و هرمزد (همان، ج: ۸: ۴۳۰)

۴. تهدید و ارباب

هرموقع تطمیع پادشاهان جواب نمیداد، دست به کشت و کشتار و غارت و قتل عام کرده و با تهدید، دشمنان و مخالفان و بزرگان را آرام کرده و مانع مخالفت میشدند.

از پادشاهانی که فره ایزدی از آنان بدور بود و با تهدید بظلم و ستم گرایش داشته اند، دارا پسر داراب بوده است که در مدت کوتاه، چهارده سال پادشاهی او بعلت استبداد رای بهمه پادشاهان و حاکمان محلی نامه ای فرستاد:

که هر که ز رای و ز فرمان من بپیچد ببیند سر افشان من
همه یکسره سر بفرمان نهید اگر جان ستانید اگر جان دهید
(همان، ج: ۶: ۳۸۲)

همین سخنان پایه شکست دارا را بنا نهاد.

فردوسی در خصوص شاپور ذوالاکتاف نیز آورده که بملک طایر غسانی حمله میبرد وعده زیادی از آنها را میکشد.

فراوان کس از لشکر او بکشت چو طائر چنان دید بنمود پشت
برآمد خروشیدن دار و گیر وزیشان گرفتند چندی اسیر
حصاری شدند آن سپه در یمن خروش آمد از کودک و مرد و زن
(همان، ج: ۷: ۲۲۵)

او گنجهای کهن را تاراج میکند و طایر را در بند میکشد و کتف او را به شکل فجیعی از دستانش جدا میکند و گردن او را میزند و سپس تنش را با آتش میسوزاند.

در همین دوره هم «محمود، فردوسی را بگناه اعتقاد به تشیع، یعنی فکر تفکیک ایران از خلافت عربی (در آن تاریخ) و نمایندگی ترویج عظمت ایران پیش از اسلام که واژگون کننده بنیان

خلافت و نفوذ نژاد غیر ایرانی بود، آواره ساخت و بافکندن در پای پیل بیم داد...» (مجموعه مقالات و اشعار، فروزانفر: ۵۹)

همچنین ببینید نوذر (شاهنامه، ج ۲، فردوسی: ۶) و رفتار یزدگرد تبه کار (همان، ج ۷: ۲۶۴ و ۲۶۵) و ظلم هرمزد (همان، ج ۸: ۳۱۹ و ۳۲۲)

۵. تطمیع

تطمیع یکی از حرب‌های پادشاهان بوده و هر موقع حکومتها خود را در خطر میدیدند برای حفظ قدرت خود بتطمیع بزرگان و مهتران بخصوص لشکریان میپرداختند و آنها را با دادن درم و دینار و مقام آرام میکردند. از نمونه‌های تطمیع لشکریان کار ماهوی است که برای آرام کردن آنان:

سپه را درم داد و آباد کرد سر دوده خویش پر باد کرد

(همان، ج ۹: ۳۷۲)

از کارکردهای دیگر از ظالمان، تطمیع دشمنان برای تسلیم کردن آنهاست و تا زمانی که حرب تطمیع امکان‌پذیر بود و تسلیم مخالفان با آن ممکن میشد سراغ تهدید نمی‌رفتند. گرشاسب بعلت از خواهی پسرش را بدام مرگ میکشاند و اسفندیار هم بعلت از برای تسلیم کردن و ببند کردن رستم میکوشد و میگوید تو کسی هستی که:

همیشه همه نیکویی خواستی بفرمان شاهان بیاراستی
اگر برشمارد کسی رنج تو بگیتی فزون آید از گنج تو

(همان، ج ۶: ۲۳۳)

سپس اشاره میکند اگر چه کسی با این سخن من همدستان نیست ولی تو ضمن اینکه گنج زیادی بدست آورده‌ای، زحمت زیادی هم کشیده‌ای با این همه اگر دست تسلیم ببند من بسیاری:

چو ایدر بیایی و پیمان کنی روان از نشستن پشیمان کنی
چو بسته ترا نزد شاه آورم بدو برفراوان گناه آورم
و زان پس باشم پیشش بیای زخشم و زکین آرمش باز جای
نمانم که بادی بتو بروزد بدان سان که از گوهر من سزد

(همان: ۲۹۷)

۶. دروغ قدرتمندان به مردم

از جمله کارکردهای از فریب دادن مردم و دروغ گفتن به آنهاست. بسیاری از پادشاهان بسپهسالاران و بزرگان و مردم وعده‌های دروغین داده و آنها را برای رسیدن بقدرت می‌فریفتند تا آنها را با نظر خود موافق کنند. "ماهوی" وقتی یزدگرد را در آسیاب میکشد و اعتراض عمومی را میبیند پیشنهاد دستورش مردم را جمع کرد و با چرب زبانی گفت: بمردم بگو:

چنین گوی کین تاج و انگشتری
 چو دانست کامد ز ترکان سپاه
 بمن گفت چون خاست باد نبرد
 تو این تاج و انگشتری را بدار
 مرا نیست جز دختری در جهان
 تو زین پس بدشمن مده گاه من
 من این تاج میراث دارم ز شاه
 بمن داد شاه از پی مهتری
 چو شب تیره تر شد مرا خواند شاه
 که داند بگیتی که بر کیست گرد
 بود روز کین هر دو آید بکار
 همانا که هست او ز تازی نهان
 نگهدار هم زین نشان راه من
 بفرمان او برنشینم بگناه
 (همان، ج ۹: ۳۷۳)

و به "ماهوی" سفارش میکند که مردم از کجا میدانند این سخن راست یا دروغ است!
 بدین چاره ده کار بد را فروغ
 چو بشنید ماهوی گفتا که زه
 که داند که این راستست یا دروغ!
 تو دستوری و بر تو کس نیست مه
 (همان، ج ۹: ۳۷۲)

در داستان ماهوی بلافاصله وقتی او بزرگان و مهتران را جمع میکند و به آنها دروغ میگوید:
 بدانست لشکر که این نیست راست
 یکی پهلوان گفت کین کار تست
 چو بشنید برگاه شاهی نشست
 بشوخی ورا سر بریدن رواست
 سخن گر درست است گر نادرست
 زافسونش آمد سپاهی بدست
 (همان، ج ۹: ۳۷۲)

۷. طمع و زیاده خواهی

جمشید فرّه ایزدی و "همم شهریاری وهم موبدی" را با خود یدک میکشید. چون منیت کرد فرّه ایزدی از او رخت بر بست.

منی کرد آن شاه یزدانشناس
 چو این گفته شد فریزدان ازوی
 ز یزدان بیچید و شد ناسپاس...
 گسست و جهان شد پر از گفت و گوی
 (همان، ج ۱: ۲۷)

از نمونه‌های آرزو و زیاده‌خواهی که سیر داستانی شاهنامه را به حوزه سیاسی سوق داده است داستان رستم و اسفندیار است. اسفندیار از یک سو گرفتار زیاده‌خواهی پدر و قدرت‌طلبی اوست و از یک سو خود با اینکه رستم و خدمات او را خوب می‌شناسد با این همه با حق‌نشناسی و آرزو طلبی بهر دری میزند تا رستم را قانع کند تا دست بسته نزد گشتاسب بیاید و تسلیم او شود تا مگر بتواند باین طریق بمقام شاهی برسد. او بر رستم ابلاغ میکند:

چه مایه جهان داشت لهراسب شاه
 چو او شهریاری بگشتاسب داد
 نکردی گذر سوی آن بارگاه
 نیامدت خود زان سپس تخت یاد

سوی وی یکی نامه ننوشته‌ای از آرایش بندگی گشته‌ای
 نرفتی بدرگاه او بنده وار نخوانی کسی را همی شهریار
 (همان، ج ۶: ۲۳۲)

سپس اشاره میکند من بدنبال آن نیستم که خانه شما را ویران کنم. که البته تهدیدی تعریض گونه هم دارد.

نباید که تان خانه ویران شود بکام دلیران ایران شود
 (همان: ۲۳۴)

از نمونه‌های دیگر: دستوران دارا بطمع گرفتن مقام و منصب او را که برادر ناتنی اسکندر بود کشتند. (همان، ج ۶: ۳۳۹)

۶. همراهی با ستم‌دیدگان و سوء استفاده از خون مظلومان

گاهی پادشاهان بخونخواهی کسانی که خود عامل قتل آنان بودند اقدام کرده؛ تا هم مانع استفاده دیگران شوند و هم بتوانند میداننداری کنند و مردم را بفریبند. از نمونه‌های آن مرگ یزدگرد بدست "ماهوی" است که علیرغم اینکه خود عامل اصلی قتل یزدگرد بود پس از مرگ او وقتی با مخالفت‌های دیگران مواجه شد بخونخواهی یزدگرد لشکری فراهم کرد و بیژن حمله کرد.

بشهر بخارا نهادند روی چنان ساخته لشکر جنگجوی
 همی گفت ما را سمرقند و چاج بیاید گرفتن بدین مهر و تاج
 بفرمان شاه جهان یزدگرد که سالار بُد زیر او هفت گرد
 زبیژن بخواهم بشمشیر کین کزو تیره شد بخت شاه زمین
 (همان، ج ۹: ۳۷۳)

نمونه دیگر کاووس است. او با ویژگیهای اخلاقی بارزی چون تندى و خشمگینی، خود آرایى و خودکامگی، قدرشناسی، بدبینی، آزمندی، کم خردی و بی‌تدبیری، شتابزدگی در تصمیم، خودخواهی و قدرت طلبی بخواننده معرفی میگردد.

۷. کشتن صاحبان خرد و موبدان

از جمله کارهای صاحبان قدرت برای تصاحب حکومت، ظلم و تعدی آنان بوده که افراد صاحب نام و نفوذ را که سدّ و مانع اعمال و امیال آنها بودند از بین میبردند. وقتی پادشاهی قصد بدی میکرد و از دادگری سرمیپسید و یا قصد ظلمی را داشت، باید صاحبان علم و خرد و عالمان سکوت میکردند. اگر او احتمال میداد که آنها در مخالفت با پادشاه سخن بگویند و یا در دلش هراس از آنها راه مییافت ببهانه ای آنها را از میان برمیداشت. مثل هرمزد که از موبدان در هراس بود.

همی بود از ایشان دلش پرهراس که روزی شوند اندرو ناسپاس
 (همان، ج ۸: ۳۱۹)

از جمله این رفتار را میتوان در کار کسی مثل هرمزد پسر انوشیروان دید که بلافاصله پس از کسب قدرت موبدان بزرگ که در زمان پدرش (انوشیروان) راهنمای او بودند از جمله ایزدگشسب، بُرزمهر، ماه آذرش را با زهر و شکنجه بقتل رساند.

در همین دوره هم «هر جا سلطان بمردم قاهره رسیدی او را سجده کردندی.» (سفرنامه، ناصر خسرو: ۶۶) در نتیجه سلطان خوی فرعون می‌گرفت و طغیان در ذهن او موثر افتاده و کانون استبداد خود کامگی باوج میرسید.

۸. انحصارگرایی

در دوره ساسانیان نیز نظام طبقاتی عجیبی حاکم بود. خواندن و نوشتن ویژه گروه خاصی بود. داستان بازاری موزه فروش که توسط وزیر اعظم بانوشیروان پیغام میدهد اگر شاهنشاه اجازه سواد آموزی بفرزندش بدهد مبلغ هنگفتی بخزانه تقدیم میکند، اما شاه خشمگین شد و به بوذرجمهر میگوید مگر شیطان خرد ترا کور کرده.

بدو گفت شاه ای خردمند مرد	مگر دیو چشم ترا خیره کرد
چو بازارگان بچه گردد دبیر	هنرمند و با دانش و یادگیر
چو فرزند ما برنشیند بتخت	دبیری ببایدش پیروز بخت
هنر باید از مرد موزه فروش	سپارد بدو چشم بینا و گوش
بما بر پس مرگ نفرین بود	چو آیین این روزگار این بود
نخواهیم روزی بدان گنج داد	درم زو مخواه و مکن هیچ یاد
هم اکنون شتر باز گردان براه	درم خواه وز موزه دوزان مخواه

(شاهنامه، ج ۸، فردوسی: ۲۹۹-۳۰۰)

همچنین دارا (همان، ج ۶: ۳۸۱) و جمشید (همان، ج ۱: ۲۴)

ب. جلوه های دادگری :

فردوسی طرفدار آتشین استقرار داد در جامعه است. او تمام افکار و آرزوهای خود را در کلمه "داد" که در مقابل "آز" است خلاصه میکند. مظاهر مختلف داد در شاهنامه استوارترین رکن بینش سیاسی فلسفی فردوسی را تشکیل میدهد. معانی متفاوتی برای داد در شاهنامه ذکر شده است. از جمله: عدل، قسط، خیر و صلاح، حق، قانون، معیار سنجش راستی و عدالت. (لغت نامه، ج ۶، دهخدا: ۸۹۸۸)

از شخصیت‌های دادگر شاهنامه هوشنگ، طهمورث، جمشید (در پایان عمر دچار آرز شد) فریدون، ایرج منوچهر، کیخسرو، همای، اسکندر، اردشیر و بهرام گور را میتوان نام برد. البته برخی شخصیتها در حد میانه دادگری و آرز خواهی قرار دارند. در این مقاله کارکردهای عملی "داد" را که در روابط بین پادشاهان و رعایا جریان داشته بررسی مینماییم.

۱. امنیت و آرامش

فردوسی از همان آغاز شاهنامه الگوی آرمانی شاهان دادگر را بیان میکند. از دیدگاه او اولین کسی که سیاست را بنا نهاد کیومرث بود که همه در کنار دادگری او در آرامش بودند:

پژوهنده نامـــــــه باستان که از پهلوانان زند داستان
چنین گفت کاین و تخت و کلاه کیومرث آورد و او بود شاه...
از او اندر آمد همی پرورش که پوشیدنی نو بُد و نو خورش
دد و دام و هر جانورکش بدید ز گیتی به نزدیک او آرمید
(شاهنامه، ج ۱، فردوسی: ۲۹)

در زمان بهرام نیز داد و امنیت چنان است که اگر «گوهر و زر و دیبا و خز» بکوی ریخته باشد مردم باید همچون خاشاک ناچیز به آن نگاه کنند و گرنه کیفر خواهند دید. ماهیار گوهر فروش توانگر که بسی زر و گوهر در گوشه‌ای انبار کرده خود اقرار دارد که:

اگر نیستی داد بهرام شاه مراو را کجا ماندی دستگاه
(همان، ج ۷: ۳۴۸)

همچنین: (همان: ۳۸۶) و کیخسرو (همان، ج ۴: ۸-۹)

۲. دست شستن از بدی

کوتاه کردن دست دیوان و شستن جهان از بدیها و آوردن سودمندی برای مردمان نیز از هنرهای پادشاهی شمرده شده است. طهمورث از پادشاهان دوران اسطوره ای نیز در بیان وظایف شاهی میگوید:

جهان از بدیها بشویم برای پس آنگه کنم درگهی گردپای
ز هر جای کوتاه کنم دست دیو که می بود خوامم جهان را خدیو
(همان، ج ۱: ۳۶)

از پادشاهانی که در شاهنامه در نقطه اعتدال کامل هستند کیخسرو است. او لینت و صلابت و مهر و قهر را با هم دارد. آسان گیر است اما نه چندان که رشته کارها از هم بگسلد. بخشنده است اما نه مسرف. شجاع است بدون اقتحام او هم در روح و هم در جسم با تعادل است. شاه آرمانی شاهنامه و نمونه انسان کامل شاهنامه است. نخستین پرسش ایرانیان از بهرام درباره دادگری و راستی است. از این روی اهمیت وبعد سیاسی شاهنامه روشن می شود.

شاهنشاهی در، چه پیش آوری چو گیری بلندی و گُند آوری؟
چه پیش آری از داد و از راستی کز آن کم شود کژی و کاستی؟
(همان: ۲۹۸)

پاسخ او همه در دادگری است:

که بخشش بیفزایم از گفت و گوی
گنه کرده را پند پیش آوریم
سپه را بهنگام روزی دهیم
همان راست داریم دل با زبان
همه رای با کاردانان ز نـم
ز دستور پرسیم یکسر سخن
دهم داد آن کس که او دادخواست
بکاهم ز بیدادی و جست و جوی...
چو دیگر گُند بند پیش آوریم
خردمند را دلفروزی دهیم
ز کژی و تـاری بییچم روان...
بتدبیر پشت هـوا بشکنم
چو کاری نو افکنده خواهیم ز بُن...
بچیزی نرانم سخن جز براست
(همان: ۲۹۹)

همچنین نمونه های دیگر: (همان، ج ۱: ۸۱) و (همان، ج ۱: ۱۳۰) و اردشیر (همان، ج ۷: ۱۸۸) و بهرام (همان، ج ۷: ۲۹۹)

۳. مشورت با بزرگان

بلعمی در تاریخ خود ضمن توصیف نورو باستانی روش آزاد منشانه و دمکراتیک جمشید را بیان میکند و میگوید: «علما را گرد کرد و از ایشان پرسید که چیست این پادشاهی برمن باقی و پاینده دارد؟ گفتند داد کردن و در میان خلق نیکی، پس او داد بگسترد و علما را بفرمود که بروز مظالم من بنشینم، شما نزد من آید تا هرچه رود داد باشد مرا بنمائید تا من آن کنم و نخستین روز که بمظالم بنشست روز هرمز بود.» (تاریخ بلعمی، بلعمی: ۸۸)

در مورد اسکندر هم گوش دادن بسخن حکیمان و پیروی از کسانی چون ارسطاطالیس از رموز موفقیت وی بود.

سکندر شنید این پسند آمدش سخن گوی را فرمند آمدش
بفرمان او کرد کاری که کرد ز بزم وز رزم و ز ننگ و نبرد
(شاهنامه، ج ۶، فردوسی: ۳۸۳)

پادشاه برای دادگری باید وزیران و عاملان کاردان و بایسته ای بگمارد تا او را در این مسیر یاری کنند. اردشیر با تدبیری که داشت افراد آگاه و کاردان را میگماشت و افراد بیکفایت را از مسند حذف میکرد.

نگه کن بتدبیر شاه اردشیر بدیوان چو بر ساخت کار دبیر
بدیوانش کار آگهان داشتی بیی دانشان کار ننگذاشتی
(همان، ج ۷: ۱۷۳) و (همان، ج ۶: ۱۰۱)

تدبیر در امور نیکی کردن

علاوه بر کیومرث و جمشید که هریک تفکیک وظایف کردند و دادگری را بنا نهادند و بدیها را از عالم پالودند تا این که فره ایزدی از آنها تابید؛ فریدون هم کار آنها را دنبال کرد و الگوی شاه خوب را در شاهنامه ذکر میکند.

وزان پس فریدون بگرد جهان بگردید و دید آشکار و نهان
هر آن چیز کز راه بیداد دید هر آن بوم و بر کان نه آباد دید
بنیکی بیست از همه دست بد چنان کز ره هوشیاران سزد
بیاراست گیتی بسان بهشت بجای کیا سرو گلبن بکشت
(همان، ج ۱: ۸۱)

در خصوص همای(همان، ج ۶: ۳۵۴) و اردشیر نیز، فردوسی میگوید: "منم ویژه زنده کن نام
اوی"(همان، ج ۷: ۱۸۰)

تدابیر بهرام هم قابل ستایش است. او هم بیزدان سوگند میخورد اگر یکی از کاردارانش حتی به
مشتی از خاک مردم دست‌درازی کند تنش را به آتش بسوزد و اگر راهزنی پلاس درویشی بدزدد او
«بتاوانش دیبا فرستد ز گنج» و «اگر گوسفندی از رمه برمد» او «یکی اسب پرمایه تاوان دهد» و
اگر سواری در کارزاری با دشمن کشته یا مجروح شود او یک سال هزینه خانواده او را بپردازد. او
دوست داشتنی‌ترین شاه برای ایرانیان و حتی فردوسی است. داستان پادشاهی بهرام گور برعکس
داستان ضحاک که «مصیبت نامه است» یک «شادی نامه» بتمام معناست. از همان آغاز پادشاهی
که با سخن و دلیل بجای تهدید و تطمیع برای حقانیت خود دست می‌یازد و از برنامه‌های خود
دفاع میکند انسان شیفته او میشود. گذشته از دینداری، یزدان‌پرستی، دوری از آز و آکندن ثروت
دوری از ستمکاری و دست نیالودن بخون کسان و دسترنج دیگران، کوشش بنیکی و نیکخویی عدل
و راستی، شادی و شادباشی در سراسر این داستان موج میزند. او در یک اعلامیه شادی و داد
میگوید:

بدانید کز داد جز نیکویی نیاید نکوبد در بدخویی
هر آن کس که از کارداران ما سرافزار و جنگی سواران ما
بنالد، نبیند بجز چاه و دار وگر کشته برخاک افکنده خوار
بکوشید تا رنجه‌ها کم کنید دل غمگنان شاد و بی‌غم کنید
که گیتی فراوان نماند بکس بی‌آزاری و داد جویند و بس
(همان، ج ۷: ۳۹۸)

دوری از خونریزی و قتل و غارت

توصیه اسکندر این است که اکنون که حق بر باطل پیروز شده است بیداد و کشتن و خونریزی را
کنار مینهیم و مهرجوئی را پیشه میکنیم چرا که:

جهان خواستی، یافتی، خون مریز مکن با جهاندار یزدان ستیز

اسکندر در حمله به هر شهر و کشوری از شرق و غرب با مردم مدارا میکرد و از قتل و غارت خودداری میکرد.

اردشیرهم برای مردم ارزشی فراتر از گنج و مال قائل بود و برای ثروت مردم را نمی‌کشت. نباید که مردم فروشی بگنج که برکس نماند سرای سپنج (همان، ج ۷، ۱۷۴) و (همان، ج ۱: ۳۷) و کیخسرو (همان، ج ۴: ۱۱۷)

۴. دل نبستن به قدرت

پس از این که فریدون حکومت را بین فرزندان خود تقسیم کرد ایرج بعلت آرزو و زیاده خواهی برادران خود (سلم و تور) کشته شد. او وقتی نزد برادران خود رفت تا از در دوستی وارد شود هر چند به آنها پند داد نشنیدند.

نه تاج کیی خواهم اکنون نه گاه نه نام بزرگی، نه ایران سپاه
من ایران نخواهم، نه خاور نه چین نه شاهی، نه گسترده روی زمین
بزرگی که فرجام او تیرگیست بدان برتری بری باید گریست
(شاهنامه، ج ۱، فردوسی: ۱۰۲)

خردمندی و دین دو اصل مهم در تفکر منوچهر بوده است. پس از ایام قدرت هنگام مرگ بفرزندش نوذر اندرز میدهد که:

که این تخت شاهی فسونست و باد برو جاودان دل نباید نهاد
(همان، ج ۱: ۲۴۷)

پادشاهان ایران کمتر زنی بتاج و تخت نشسته است. اولین زن صاحب تاج و تخت "همای" است که پس از بهمن بمدت سی و دو سال بقدرت میرسد. فردوسی در شاهنامه در خصوص دادگری او میگوید:

رفتار او بگونه‌یی بود که جهان از وجود او به آبادی و داد گروید و همه سخن از نیکی و عدالت وی میگفتند:

همای آمد و تاج بر سر نهاد یکی راه و آیین دیگر نهاد
برای و بداد از پدر برگذشت همه گیتی از دادش آباد گشت..
(همان، ج ۶: ۳۵۴)

همچنین است پس از همای فرزندش داراب که در سختی و بدست گازی بزرگ شده بود. (همان: ۳۷۳-۳۷۴)

۵. بی‌نیازی به داوری

فردوسی در بیان اقدامات جمشید کارها و اقدامات پادشاهی دادگر و وظیفه او را چنین بازگو میکند:

زمانه برآسود از داوری بفرمان او دیو و مرغ و پری

جهان را فزوده بدو آبروی فروزان شده تخت شاهی بدوی
(همان، ج ۱: ۳۹)

اسکندرهم میگوید هرکس هر موقع بدادخواهی بدرگاه ما بیاید، پاسخ خواهد یافت.

هرآن کس که آید بدین بارگاه که باشد ز ما سوی ما دادخواه
اگر گاه بار آید از نیمه شب بپاسخ رسد چون گشاید دو لب
(همان، ج ۷: ۶)

۶. توجه به زیردستان

اینکه گفته شده است «آفریدگار پادشاه را چنان آفریده است که همه را ببیند که بوی حاجتمندند.» (قابوسنامه، عنصرالمعالی: ۲۰۲) در شاهنامه آمده است زمان اسکندر چون مردم از گردش روزگار و یاجوج و ماجوج نالیدند و گفتند غم ورنج از آنها نصیبشان میشود، اسکندر دستور داد سد یاجوج و ماجوج را در آنجا ساختند:

ز یاجوج و ماجوج گیتی برست زمین گشت جای خرام و نشست..
از آن نامور سد اسکندری جهانی برست از بد و داوری...
(شاهنامه، ج ۶، فردوسی: ۸۷)

کار دیگر اسکندر آن بود که بمدت پنج سال باژ و خرج را حذف کرد.

نخواهیم باژ از جهان پنج سال جز آن کس که گوید که هستم همال
(همان: ۶)

خدمت دیگر اسکندر بخشیدن بفقرا و مستمندان بوده است.

بدرویش بخشیم بسیار چیز ز دارنده چیزی نخواهیم نیز
(همان: ۶)

بهرام گورنیز برای هرکس که خانه و کاشانه‌یی نداشت موبدان را فرستاد تا خانه‌یی درست کنند و هزینه‌های زندگی آنها را تأمین کنند.

بهر سو فرستاد پس موبدان بی آزار و بیدار دل بخردان
بدان تا کسی را که بیخانه بود نبودش نوا، بخت بیگانه بود
خورش ساخت با جایگاه نشست همان تا فراوان شود زیر دست
(همان: ۱۷۸)

اردشیر هم اطراف و اکناف عالم کسانی فرستاده بود تا جایی که خراب بود و یا کم آبی بود خراج از آنجا برداشته شود.

نگه کن بتدبیر آزاد مــــرد که در نیکنمایی چه بنیاد کرد

فرستاده بودی بگرد جهان خردمند و بیدار کار آگهان
 که جایی که بودی زمین خراب وگر تنگ بودی برود اندر آب
 خراج اندر آن بوم برداشتی زمین کسان خوار نگذاشتی
 گرایدون که دهقان بدی تنگدست سوی نیستی گشته کارش زهست
 بدادی ز گنج آلت و چارپای نماندی که پایش برفتی ز جای
 (همان، ج ۷: ۱۷۹)

همچنین (همان، ج ۷: ۱۷۴) و (همان : ۲۹۸) و داراب (همان، ج ۶: ۳۷۳-۳۷۴) اردشیر هم بی چارگان می بخشید و آنان را درم میداد و از بداندیشان دوری میکرد .

درم بخشش هر ماه درویش را مده چیز مرد بداندیش را
 (همان، ج ۷: ۱۷۴)

از ویژگیهای کیخسرو بخشش او به سپاه بدون بخیلی است و سپاه هم با او جوانمردی میکند.

در گنج دینار بگشاد و بگفت که گنج بزرگان نشاید نهفت
 گه کوشش و کینه و کارزار شود گنج و دینار بر چشم خوار
 (همان، ج ۴: ۱۹)

همچنین در مورد کیخسرو (همان، ج ۴: ۹) او در آبادان سازی نیز اسطوره است. شهر بشهر می رود و به اداره امور میپردازد. (همان : ۱۲) همچنین است در خصوص بهرام گور (همان، ج ۷: ۲۹۷)

۹. توجه دادن بخرد و دانش ورزی

اردشیر همانند اندرز دانایان به نادانان با رعایت ادب پدرا نه ب مردم اندرز میدهد که بدانند بگروید و آن را خوار بدانید.

هر آن کس که داند که دادار هست نباشد مگر پاک یزدان پرست
 دگر آنکه دانش مگیرید خوار اگر زبردستید اگر شهریار
 (همان، ج ۷: ۱۸۲)

در دوره ساسانیان نیز اردشیر بابکان در داد و مردمداری و رادمردی شهره بود. فردوسی این وضع را توصیف میکند و جلوه های دادگری او را بصورت تمثیلی بیان میدارد.

کنون بشنو از داد و فرهنگ اوی ز نیکی بهرجای آهنگ اوی
 ز قهر و هنرمندی اردشیر سخن بشنو و یک بیک یادگیر
 بکوشید و آیین نیکو نهاد بگسترد بر هر کسی مهر و داد
 (همان : ۱۷۲)

توجه او به آموزش و پرورش و ایجاد دبستان از دیگر هنرهای اردشیر بود.

بهر برزن اندر دبستان بدی همان جای آتش پرستان بدی

(همان: ۱۷۹)

در خصوص اداره کشور اعم از لشکریان و هنرمندان فکر و تدبیر داشت. (همان، ۱۷۲)
نیز تدبیر بهرام گور (همان، ج ۷: ۲۹۸) حتی در حفظ زبان و سخنوری و خط کوشش و جدیت داشت.

بلاغت نگه داشتندی و خط کسی کو بُدی چیره بریک نُقط

(همان: ۱۷۳)

اگر لشکر او جایی به جنگ میرفت مبنای او خردورزی بود.

چو لشکرش رفتی بجایی بجنگ خرد یار کردی و رای درنگ

او ابتدا فرستاده‌ای را میفرستاد تا نکند جنگی از روی ظلم واقع شود. اگر هم جنگ واقع میشد بنامداران میگفت مبادا به درویشی رنج رسانید.

زدی بانک کای نامداران جنگ هرآن کس که دارد دل و نام و ننگ

نبايد که برهیچ درویش رنج رسد گر بران گش بود نام و گنج

(همان: ۱۷۵)

همچنین: (همان، ج ۷: ۱۸۹)

۷. امان دادن بدشمن و مدارا با آنها

بهرام گور به لشکریان خود میگوید اگر از دشمن کسی امان خواست سریع باو امان بده و کینه‌جویی و انتقام را کنار بگذار.

چو خواهد ز دشمن کسی زینهار تو زنهاده باش و کینه مدار

(همان: ۱۷۶)

اگر دشمن فرار کرد و عقب‌نشینی کرد دیگر او را تعقیب نکن.

چو تو پشت دشمن ببینی بچیز متاز و مپرداز هم جای نیز

(همان: ۱۷۷)

او صدها توصیه دیگر در جنگ را که رسوم مردانگی و آداب جنگ در آن نهفته بود برای لشکریان همچون منشوری تبیین کرد. همچنین: رفتار اسکندریا دارا (همان، ج ۶: ۴۰۰-۴۰۱) و مردم‌داری اسکندر (همان: ۱۰۶-۱۰۸) و کیخسرو (همان، ج ۵: ۳۱۷)

۸. دینداری

« شهریاری کاری است که مبنای ایزدی دارد. شاید بهمین دلیل فردوسی از فره ایزدی نام میبرد و گاه شهریاری را مترادف با ره ایزدی میگیرد. » (بانگاه فردوسی. پرهام: ۵۵) از جمله پادشاهان دینمدار کیخسرو است. او پادشاهی عجیب است در عین قدرت تعلق خاطری بثروت هم ندارد و در

عین قدرت و ثروت دیندار است و با نقش موبدی بهمه اندرز میدهد. هم بمهتران و سرداران، هم بمردم و هم به پسرش. در زمان سپردن پادشاهی بشاپور پسرش توصیه‌هایی میکند که از لحاظ سیاسی قابل تأمل است:

چو بر دین کند شهریار آفرین	برادر شود پادشاهی و دین
نه بی‌تخت شاهی بود دین به پای	نه بی‌دین بود شهرپاری بجای
دو بنیاد یک بر دگر تافته	برآورده پیش خُرد تافته
نه از پادشاهی بی‌نیازست دین	نه بی‌دین بود شاه را آفرین

(شاهنامه، ج ۷، فردوسی: ۱۸۷)

او موقع مرگ و سپردن پادشاهی به شاپور باز از اندرز بیسر و دادگری و دینداری و خردورزی و خطر برکشیدن بیمایگان و دوری از دروغ خودداری نمیکند و سپس توصیه میکند سه چیز پادشاهی را نابود میکند.

سر تخت شاهان بیچند سه کار	نخستین ز بیدادگر شهریار
دگر آنکه بیمایه را برکشد	ز مرد هنرمند برتر کشد
سدیگر که با گنج خویشی کند	بدینار کوشد که پیشی کند
ببخشنده‌گی ناز و داد و خرد	دروغ ایچ تا بر تو برنگذرد
رخ پادشاهی تیـره دارد دروغ	بداندیش هرگز نگیرد فروغ
نگر تا نباشی نگهبان گنج	که مردم ز دینار یازد برنج

(همان: ۱۸۸)

« نکته مهم دیگری که در اندیشه فردوسی و بالاخص در باره فرّ ایزدی وجود دارد گره خوردن دین و سیاست است. اگر شاه دارای "فرّ" باشد، سمبل "دین" نیز هست. فرمان شاه فرمان دین نیز هست. » (اندیشه سیاسی فردوسی، کسرابی: ۲۲۷) همچنین دیگر نمونه‌ها: (شاهنامه، ج ۷، فردوسی: ۱۹۲) و کیخسرو (همان، ج ۵: ۲۹۳)

تجزیه و تحلیل

براساس نشانه‌ها و قرائنی روشن سبک فکری فردوسی حول محور "آز" از یکسو و "عدل و فره ایزدی" از سوی دیگر است. او تمرکز قدرت در دست یک تن را نمی‌پسندد و با آز و مظاهر آن از جمله ظلم و شکنجه و قتل و کینه تزویر و... مخالف است.

فردوسی معمولاً از همان آغاز پادشاهی کیومرث تا پایان کتاب و کشته شدن یزدگرد مرتباً بدآوری خود درباره این موضوع سیاسی می‌پردازد و نظر خود را هم ضمن داستانها ابراز میدارد. گویا خود را مکلف دانسته در پی هر رویدادی و یا در آغاز داستان اشاره‌ای به عرصه‌های سیاسی جامعه کرده و زشتکاری و بیداد ظالمان را گوشزد کند و با اشاره بپادشاهان عادل و یا ظالم و سرنوشت آنان،

حاکمان جدید را بیداری و خودآگاهی سوق دهد. از این‌روست که ما سبک فکری او را بیشتر حماسی - سیاسی قلمداد میکنیم.

در این مقاله نحوه تفکر فردوسی در باب مظاهر آخواهی پادشاهان و جلوه‌های دادگری بتصویر کشیده شد. با اندک تأملی در این اثر بزرگ درمی‌یابیم که اگرچه فردوسی براساس روایت‌های تاریخی و داستانهای پهلوانی بنقل آزمندی و دادگری پادشاهان آنچنان که براساس منابع بدست او رسیده اقدام کرده و هیچیک از مطالب اساسی شاهنامه مجعول و ساختگی نیست ولی فردوسی در طرز ادای مطالب، زیبا جلوه دادن حق و راستی و عدالت و زشت گردانیدن نامردی و پلیدی، و تصرفهای شاعرانه در توصیف مناظر و آراستن صحنه‌های رزم و بیان عقاید خود درنگ نکرده است. پس نمی‌توان او را شخصی صرفاً تاریخ‌نگار خواند که هیچ نقشی در آفرینش داستانها نداشته است. با این همه او در عین علاقه بجلوه‌های داد و راستی و دشمنی با عناصر آزمندی و ناراستی مردی بیغرض است. واثراو «تنها کتابی است که در پهنه ادب پارسی؛ شاهی در آن ارزش شمرده نشده است.» (مازهای راز، کزازی: ۶۶) و در جائیکه اندیشه او با پادشاهان همسو است با آنها همسو میشود و سخنهای خود را میگوید.

نتیجه

در بررسی سبک فکری شاهنامه در این مقاله اینگونه استنباط میشود که اندیشه فردوسی همانند غالب اندیشه‌های سیاسی کلاسیک اصلاحی است. او ضمن پذیرش اصل و اساس سلطنت، آفتهایی برای آن قائل است که عمدتاً حول محور "آز و زیاده خواهی" خلاصه میشود. مظاهر آزمندی در شاهنامه که پادشاه را از فره ایزدی دور کرده و او را از مسیر عدل و داد جدا میکند باختصار بیان شد. مقابله با آز و ویداد و با دنیایی که میخواهد فریبکاری و کژی را برکسی بنشاند. آموزش فردوسی به آیندگان است.

از سوی دیگر ارزش شاهی را بدادگری و خردورزی دانسته و پادشاهی را ستایش میکند که اهل دادگری، خردورزی، نیکی، راستی، بخشش و مهرجویی، آسانگیری و مفاهیمی از این دست باشد. فردوسی نسبت بجامعه خود وقوف داشته و حساس بوده است و از سر شعور و آگاهی کامل نسبت بافشای جلوه‌های آز و زیاده‌خواهی حاکمان ظالم و مسائل سیاسی گذشته پرداخته است. سبک بیان او در بخش اسطوره‌ای و تاریخی و پهلوانی صریح و برای صاحبان قدرت زمان خود کنایی و سبک سخن او در طی داستانها تعلیمی و اندرزگونه و تنبیه برای ستمگران است.

زیر بنای تفکر او نیک اندیشی و خیر خواهی و راستی و دادگری است. شیوه او یاد آور روش آزادی خواهان و نیک اندیشان تاریخ است. او راهی میانه در دفاع از دین و ایرانیان و ایران دوستی انتخاب کرده. اخلاق محوری رکن اصلی تعلیمات اوست. او ضمن یک حماسه ساز، سیاستمدار و ضمن یک سیاستمدار، یک اخلاق ورز است. شعر او خاص و منحصر بفرد. و کتاب کامل سیاست و حماسه است.

منابع:

۱. ایران و جهان از نگاه شاهنامه. اسلامی ندوشن، محمد علی. نشر امیرکبیر. (۱۳۸۱)
۲. با نگاه فردوسی، مبنای نقد خرد سیاسی در ایران. پرهام. باقر. نشر مرکز. (۱۳۷۳)
۳. تاریخ بلعمی، بلعمی، ابوعلی محمد بن احمد. تصحیح محمد تقی بهار و محمد پروین گنابادی. اداره کل وزارت فرهنگ. (۱۳۴۱)
۴. ناصر خسرو و اسماعیلیان. برتلس، ای. ترجمه آرین پور. تهران. بنیاد فرهنگ ایران (۱۳۴۶)
۵. جامعه شناسی خودکامگی. رضا قلی، علی. چاپ ۱۲. نشر نی. (۱۳۸۴)
۶. حماسه داد، بحثی در محتوای سیاسی شاهنامه. جوانشیر. انتشارات حزب توده. (۱۳۵۷)
۷. درامدی بر اندیشه و هنر فردوسی. حمیدیان، سعید. ج سوم. نشر ناهید. (۱۳۸۷)
۸. شاهنامه فردوسی. فردوسی، ابوالقاسم. چاپ مسکو. به کوشش سعید حمیدیان، چاپ ۵. نشر قطره. (۱۳۷۹)
۹. قابوس نامه. عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر. تصحیح غلامحسین یوسفی. انتشارات علمی فرهنگی (۱۳۶۸)
۱۰. مجموعه مقالات و اشعار فروزانفر. فروزانفر، بدیع الزمان. کوشش عنایت الله مجیدی. کتابفروشی دهخدا. (۱۳۵۱)
۱۱. لغت نامه. دهخدا، علی اکبر. زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی. چ اول. امیر کبیر (۱۳۷۳).
۱۲. مازهای راز، جستارهایی در شاهنامه. کزازی، میر جلال الدین. چاپ سوم. نشر مرکز. (۱۳۷۰)
۱۳. سفرنامه ناصر خسرو. ناصر خسرو قبادیانی. به کوشش نادر وزین پور. انتشارات امیرکبیر. (۱۳۶۲)

مقالات:

۱. اندرزدانایان به مزدیسنان و اندرز خسرو قبادان. ماهیار نوایی. مجله دانشکده ادبیات تبریز. شماره ۵۲. زمستان. سال صص ۱۲۷-۱۴۴. (۱۳۳۹)
۲. اندیشه سیاسی فردوسی. کسرائی، محمد سالار. فصلنامه تخصصی علوم سیاسی. سال چهارم. شماره هفتم. صص ۲۱۳-۲۳۴. (۱۳۸۶)